

فرایند وام‌گیری و تعامل واژگانی بین زبان فارسی و زبان عربی

ولی‌الله شجاع‌پوریان*

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۱۰

چکیده

زبان عربی همانند سایر زبان‌های زنده دنیا، واژه‌هایی را از زبان‌های دیگر وام گرفته و واژه‌هایی را به زبان‌های دیگر فرستاده‌است. در این تعامل، زبان فارسی بیشتر از سایر زبان‌ها واژه‌های خود را به زبان عربی فرستاده و میزان درخور توجهی از کلمات فارسی به زبان عربی و نیز به زبان قرآن کریم وارد شده‌است. در این مقاله، تعامل واژگانی بین زبان فارسی و عربی از زمان جاهلی تا پایان عصر عباسی بررسی شده‌است. برای این منظور، کوشیده‌ایم تا ضمن بررسی پیشینه پژوهش در این زمینه، راه‌های ورود کلمات فارسی به زبان عربی را روشن کنیم. سپس با اشاره به پیوندهای سیاسی، دینی، تجاری، و فرهنگی بین ایرانیان و اعراب، حتی در دوران پیش از پیدایش اسلام، نشان داده‌ایم که به دلیل برتری تمدنی ایرانیان بر اعراب جاهلی و نیازی که مسلمانان به دانش ایرانیان در حوزه‌های گوناگون، از جمله صنعت، کشاورزی، معماری، هنرهای زیبا، موسیقی و ادب داشته‌اند، بسیاری از کلمات فارسی، خواه با اعمال تغییرات آوایی یا حرفی و خواه بدون هرگونه تغییر به زبان عربی وارد شده و حتی در قرآن کریم نیز به چشم می‌خورند. این‌گونه کلمات که با عنوان کلی و عام «دخیل» یا «معرب» مورد بررسی دانشمندان مسلمان قرار گرفته‌اند، مباحث جالب و درخور توجهی را در قالب موضوع «تعرب» به خود اختصاص داده و دانشمندان بزرگی همچون *ثعالبی*، *سیوطی* و *جوالیقی* را به خود مشغول کرده‌اند. در این مقاله، افزون بر بررسی راه‌های ورود این واژه‌ها به زبان عربی، به نمونه‌هایی از آنها و نیز به واژه‌هایی که از زبان فارسی به زبان قرآن راه یافته‌اند اشاره شده‌است. سپس مسئله تعرب بررسی شده، و ضمن بیان اختلاف‌نظرهای موجود بر سر کلمات معرب، راه‌های شناخت این‌گونه کلمه‌ها و همچنین تغییراتی که در کلمات غیرعربی هنگام تعرب رخ می‌دهد، بیان شده‌است.

کلیدواژه‌ها: وام‌گیری واژگانی؛ دخیل؛ معرب؛ زبان عربی؛ زبان فارسی.

۱. مقدمه

وام‌گیری زبانی پدیده‌ای است که به دلایل مختلف از جمله انعطاف‌پذیری و تلاش زبان‌ها برای زنده ماندن صورت می‌گیرد. عوامل بسیاری از قبیل درگیری‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی در رخ دادن این پدیده سهیمند که گاه باعث می‌شوند یک زبان به کلی بر دیگری چیره شود و در نتیجه، زبان غالب، زبان تمام ساکنان یک منطقه می‌شود، مانند آنچه بر سر زبان‌های سامی آسیا و آفریقا در محدوده فتوحات اسلام آمد و آن زبان‌ها به کلی جای خود را به زبان عربی دادند. گاه نیز دو زبان تنها واژگان یکدیگر را وام می‌گیرند و هیچ‌کدام بر دیگری غلبه پیدا نمی‌کند. مانند رابطه‌ای که میان زبان عربی و فارسی پس از ورود اسلام به ایران به وجود آمد. با وجود حکومت طولانی مدت عرب‌ها بر ایران و رسمیت یافتن زبان عربی به عنوان زبان غالب در ایران، زبان فارسی توانست افزون بر اینکه خود را از نابودی نجات دهد، در دادوستدی گسترده با زبان عربی، واژه‌های خود را به زبان عربی وارد کند. از جمله دلایل وقوع این رخداد، می‌توان به این موارد اشاره کرد: نخست اینکه عرب‌ها تمدن پیشرفته ایرانی را نداشتند و جمعیت آنان نسبت به ایرانیان کمتر بود. افزون بر این، ریشه هر دو زبان یکی نبود؛ زبان عربی از شاخه زبان‌های حامی - سامی است و زبان فارسی از شاخه زبان‌های هندی و اروپایی.

موضوع وام‌گیری زبان‌ها از همدیگر پدیده‌ای عمومی است که هیچ زبانی در دنیا از آن مصون نیست. این پدیده در شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی جدید بررسی می‌شود که «زبان‌شناسی اجتماعی» نام دارد (باطنی، ۱۳۷۳: ۷۵-۷۴). برخی بررسی‌ها نشان می‌دهد که نسبت کلمات بیگانه در بعضی از زبان‌های اصلی بسیار زیاد است. برای نمونه در پژوهشی درباره زبان «آلبانی» نشان داده شد که از ۵۱۴۰ واژه آن فقط ۴۳۰ واژه آلبانی و بقیه، یعنی حدود ۴۷۱۰ کلمه دیگر از زبان‌های دیگری چون یونانی، رومانیایی و ترکی گرفته شده و البته ۷۳۰ کلمه آن نیز مجهول‌الاصول است (ناتل خانلری، ۱۳۴۷: ۱۲۸).

۲. پیشینه پژوهش

در بررسی تعاملات واژگانی بین زبان عربی و فارسی، نخستین کوشش‌ها زمانی آغاز شد که دانشمندان مسلمان درباره زبان قرآن به بحث و بررسی پرداختند و عبدالله بن عباس، صحابی جلیل‌القدر (۴۸ هـ.ق)، در تفسیر خود از کلمات قرآنی و پاسخ به سؤالات نافع بن ارقم به آن

پرداخت (امین، ۱۹۸۶، ج ۱، ص ۱۲۸). سپس دیگر دانشمندان مسلمان به مسئله تعریب و کلمات دخیل در قرآن مجید پرداختند و در این مورد نظرات مختلفی ابراز داشتند. سپس دایره بحث گسترده‌تر شد و کلمات غیرقرآنی را هم دربرگرفت و در این زمینه، علاوه بر اشارات برخی دانشمندان در کتاب‌های خود، کتاب‌های مستقلی نیز نوشته شد؛ از جمله: *آدب الکاتب* (از ابن قتیبه)؛ *جمهرة العرب* (از ابن دُرَید)؛ *فقه اللغة و سرّ العربیة* (از ابومنصور ثعالبی)؛ *المزهر، الاتقان فی علوم القرآن، المتوکلی، المهدب فی ما وقع فی القرآن من المعرب* (از سیوطی).

ابومنصور جوالیقی در کتاب *المعرب من کلام الاعجمی علی حروف المعجم* حدود هفتصد کلمه دخیل از زبان‌های مختلف را همراه با شواهدی از شعر و حدیث که مربوط به عصر جاهلی می‌شود، گردآوری کرده‌است. همچنین *شهاب‌الدین خفاجی* در *شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل* همین کار را کرده و علاوه بر کلمات جاهلی، بعضی از کلمات فارسی غیرعلمی در عصر عباسی را نیز افزوده‌است.

در این گونه بررسی‌ها، گروهی تحقیقات خود را فقط به آنچه از زبان فارسی وارد عربی شده محدود کرده‌اند که از جمله آنها *ذی‌شیر رئیس اسقف‌های کلیساهای کلدانی* و صاحب کتاب *الألفاظ الفارسیة المعربة* است. او در کتاب خود کلماتی را ذکر کرده که بیشتر از کتاب *جوالیقی* و *خفاجی* است. همچنین *محمدعلی امام شوشتری* صاحب فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی نیز قریب هفتصد کلمه از این دست را جمع‌آوری کرده‌است. کتاب *عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدین التقوی* با نام *معربات رشیدی*، اولین کتابی است که در این موضوع به فارسی چاپ شده و *نورالدین آل‌علی* و *امین عبدالمجید بدوی* آن را بر مبنای حرف آخر کلمات، شرح و تعلیق و تعریب کرده‌اند. *احمد تیمور پاشا* نیز در سلسله مقالات خود در مجله *مجمع علمی دمشق* در سال ۱۹۳۲ زیر عنوان «الألفاظ الفارسیة» به بررسی کلمات معرب در دوره عباسی پرداخته که مجموع این مقالات در یک مجلد در ۱۹۳۲ به چاپ رسیده‌است.

در این مقاله کوشیده‌ایم تا حد ممکن از منابع اصلی استفاده کنیم. اگرچه استفاده از منابع اصلی با مشکلاتی همراه بود که مهم‌ترین آنها سختی دسترسی به این کتاب‌ها و نداشتن فهرست و عنوان مستقل است. چراکه اغلب این کتاب‌ها تنها در خلال موضوعات دیگر به این مطلب پرداخته و از زوایای مختلف آن را بررسی کرده‌اند.

مهم‌ترین منابع استفاده‌شده عبارتند از: ۱) کتاب‌های حوزه تاریخ ادبیات و تمدن در زبان فارسی و عربی که برای بهره‌گیری از واژه‌های فارسی، بررسی تاریخی آنها و زمان ورودشان به

عربی مؤثر بوده‌اند؛ ۲) کتاب‌های حوزه زبان‌شناسی فارسی و عربی که به مسئله وام‌گیری و موارد مرتبط به آن پرداخته‌اند. مانند: *المزهر، الاتقان، الخصائص، فقه اللغة و سرّ العربية* و...؛ ۳) فرهنگ‌های فارسی و عربی مختلف و در رأس آنها *لغتنامه دهخدا و لسان‌العرب*؛ ۴) دایرة‌المعارف‌های مختلف، مانند: *الاضداد و البیان و التبیان (از جاحظ)* و *ادب الکاتب (از ابن قتیبه)* و *الفهرست (از ابن‌الندیم)*.

۳. روش پژوهش

در این پژوهش به روش اسنادی و کتابخانه‌ای، با توجه به محدوده زمانی پژوهش (از زمان جاهلی تا پایان عصر عباسی)، از منابع موجود به صورت مستقیم فیش‌برداری شد. سپس بر اساس زمان و چگونگی ورود واژه‌ها از زبان فارسی به عربی دسته‌بندی فیش‌ها انجام شد. دلیل این نوع دسته‌بندی این است که در غالب کتاب‌هایی که تاکنون در این باره نوشته شده، به شکل مستقل و مدون به کیفیت ورود این گونه واژه‌ها به زبان عربی پرداخته‌اند. از این رو، در این نوشتار به کیفیت ورود این واژه‌ها به شکل خاص پرداخته می‌شود. همچنین در هر بخش به نمونه‌هایی از این واژه‌ها با توجه به عواملی که موجب ورود آنها به زبان عربی شده، اشاره می‌شود و در بخش پایانی مقاله مسئله تعریب و تفاوت واژه‌های معرب و دخیل بررسی می‌شود.

۴. وام‌گیری زبان عربی از زبان فارسی

تاریخ پیدایش وام‌گیری زبانی و ورود کلمات از زبانی به زبان دیگر به‌طور دقیق تعیین نشده، ولی زبان‌شناسان این مسئله را به صورت علمی از صدوپنجاه سال پیش تاکنون بررسی کرده‌اند. تاریخ ظهور این پدیده در زبان فارسی و عربی بنا بر تخمین زبان‌شناسان و استنباط آنان از منابع فارسی و عربی به بیش از دو هزار سال پیش برمی‌گردد. با وجود این، به دلایل بسیار، از جمله تحول و دگرگونی کلمات در هریک از دو زبان و نیز پیوندهای تاریخی و فرهنگی بین دو ملت، تاریخ دقیقی برای آن تعیین نشده‌است (فرشیدورد، ۱۳۶۷: ۱).

اهل لغت در برابر پدیده وام‌گیری دیدگاه‌های متفاوتی دارند. برخی آن را پدیده‌ای مثبت و برخی منفی دانسته‌اند. از جمله کسانی که مخالف وام‌گیری هستند *عبدالقادر مغربی* است که آن را جز در موارد اضطراری برای نام‌گذاری اختراعات جایز نمی‌شمرد (مغربی، ۱۹۲۳: ۷۴)؛ اما

/احمد عیسی آن را برای ادامه حیات علم و ادب ضروری می‌داند، البته اگر اصول آن رعایت شود (احمدبیک، ۱۹۲۳: ۱۱۲۲).

۵. راه‌های ورود کلمات فارسی در زبان عربی

ملت عرب در نتیجه ارتباط با دیگر ملت‌ها واژه‌های زیادی از آنها وام گرفته که در این میان، وام‌گیری واژگان از زبان فارسی به دلیل وجود پیوندهای دیرینه مختلف بین دو ملت از همه بیشتر است. مهم‌ترین پیوندهای میان دو ملت عبارتند از:

۱-۵. پیوندهای سیاسی

پیوندهای سیاسی میان ایرانیان و عرب‌ها سابقه‌ای هزارودویست‌ساله دارد و در این حوزه، نفوذ و برتری سیاسی ایرانیان نمایان است. نتیجه این امر، نفوذ بسیاری از واژه‌های سیاسی و نظامی به زبان عربی است. ورود این دسته واژه‌ها نشان‌دهنده پیشی داشتن و برتری ایرانیان در ساختار سیاسی و نظامی و ساخت مدلول این واژگان است. کلماتی مانند: خندق، عسکر، جوشن، خود، خنجر، خدنگ (نیزه‌ای از چوب خدنگ)، نیزک، قردمانیه (مرکب از گرد و مانده، سلاح‌های ذخیره‌شده در خزانه پادشاه)، شاهنشاه، مرزبان، دیدبان، قهرمان، درابنه (جمع دربان)، دفتر، دیوان، خراج، خزینه، جزیه، جاسوس و... (الزبایه، ۱۹۹۵: ۲۰۷-۲۰۶).

این ارتباط سیاسی همراه با حفظ قدرت ایرانیان در زمان بنی‌عباس ادامه یافت و با ورود وزیران ایرانی به دربار خلفای عباسی محکم‌تر شد. به همین دلیل در عصر عباسی، بسیاری از آداب اجتماعی و فرهنگی از طریق این وزیران ایرانی به صورت مستقیم و غیرمستقیم وارد ادب و فرهنگ عرب شد که بازتاب آن را در ورود بسیاری از واژگان، اصطلاحات و مفاهیم فارسی در زبان عربی مشاهده می‌کنیم و در دیوان‌های شاعران عرب، تألیفات نویسندگان و در زبان مردم عرب نیز یافت می‌شوند.

۲-۵. پیوندهای هم‌جواری

از زمانی که ایرانیان در فلات ایران مستقر شدند، به تحکیم پیوندهای سیاسی، تجاری، اجتماعی و دینی خود با همسایگان عربشان پرداختند. ایرانیان از خلیج فارس عبور کرده، به مناطق جنوبی و

شرقی شبه جزیره عربی وارد شدند و با ساکنان آنجا درآمیختند. بیشترین اختلاط ایرانیان با قبایل «ریبعه»، «بکر» و «مُضَرَّ» در کنار سواحل فرات و بین‌النهرین، با قبایل «عبدالقیس» و «بکر بن وائل» در سواحل شرقی شبه جزیره عربی، و با قبایل «آزد» در «عمان» بود که با اقلیم فارس در ارتباط بودند. نیز ایرانیانی که در «یمن» به بنی احرار یا «أبناء» معروف بودند با عرب‌ها تماس مداوم داشتند که این تماس‌ها گاه به صورت پیوندهای خویشاوندی و ازدواج جلوه‌گر می‌شد. پیوندهای هم‌جواری میان ایران و عرب در زمان خلفای عباسی مستحکم‌تر شد؛ زیرا منصور عباسی بغداد را که به مدائن، پایتخت ساسانیان، نزدیک بود، ساخت و آن را پایتخت خود قرار داد و حتی خلفای عباسی دربارها و دیوان‌هایی شبیه به پادشاهان ایرانی برای خود ساختند و بسیاری از آنها با زنان ایرانی ازدواج کردند. همچنین بسیاری از کنیزان غیرعرب به دربار عرب راه یافتند که تنها خادم خانه نبودند، بلکه بسیاری از علوم و هنرهای رایج زمان خود را می‌دانستند و عرب‌ها رغبت زیادی به ازدواج با آنها داشتند.

بنابراین، طبیعی است که این پیوندهای گسترده، خواه به لحاظ هم‌جواری و خواه به لحاظ ازدواج، موجب ورود سیل عظیم واژه‌های فارسی به زبان عربی شده باشد. بیشتر این واژه‌ها، در رابطه با زندگی مادی و شامل خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، اثاثیه، ظروف خانه و از این قبیل است که خود از تقدم فرهنگی و تمدن پیشرفته ایران بر عرب‌ها حکایت دارد (جاحظ، ۱۹۹۱: ۴۱۱-۴۱۶).

۳-۵. پیوندهای دینی و معنوی

در **مروج الذهب** آمده که ساسان فرزند بابک، اولین پادشاه ساسانی است که حج گزارد (مسعودی، ۱۹۸۹، ج ۱: ۲۴۲). پادشاهان ایرانی بعد از اسلام به این مسئله افتخار می‌کردند. از سوی دیگر، علاقه به آتش و نور که از مفاهیم اعتقادی ادیان ایران باستان، از جمله زردشتی، مانوی و مزدکی بود، تأثیری در میان قبایل عرب گذاشت که موجب انتشار آتشکده‌ها در عراق و فارس شد. همچنین بسیاری از عرب‌ها با زنان زردشتی ازدواج کردند و بسیاری از آنان به دین «مزدک» درآمدند. این امور در زبان عربی تأثیر گذاشت تا جایی که واژه‌هایی چون «یزدان» و «اهرمن» را در شعر شاعرانی چون *ابوالعلاء معری* و واژه‌هایی چون «دین»، «زندیق» «آیین» و «هرُزْدی» (منسوب به هیربد) و «مَجوس» و «مَصْمغان» (معرب کلمه مَه مغان: بزرگ علمای زردشتی) و کلماتی دیگر از این دست را به فراوانی در زبان عربی مشاهده می‌کنیم (امین، ۱۹۷۵: ۱۰۴-۱۰۱).

گرایش عرب‌ها به میراث فرهنگی ایرانیان - که در عصر عباسی بسیار به چشم می‌خورد - موجب شد که آنها به مسائل فلسفی و عقلی بپردازند. / احمد/ امین در این باره می‌گوید: «گفته‌های معتزله در جبر و اختیار و گفته‌های صوفیه در اقسام نفس، همه برگرفته از ادیان زردشتی است» (همان: ۱۰۴). از این رو، نگاهی گذرا به میراث فکری و عقلی ایرانیان و تأثیر آن بر ادب و فرهنگ عربی ضروری است.

۱. **حکمت ایرانی:** حکمت و علوم عقلی از دیرباز در نزد ایرانیان وجود داشته و آثار آن در نام‌گذاری‌های ایرانی مشهود است؛ به طوری که واژه زردشت به معنای مخترع صنایع، عالم به فلسفه و حکمت و گذارنده احکام است (رواقی، ۱۳۹۰: ۵۸۰). حکمت در نزد عرب تا حدود زیادی متأثر از حکمت ایرانی است؛ تا جایی که کتاب‌های عصر عباسی در حکمت و امثال آن به تأثیر از اندرنامه‌های فارسی اواخر عهد ساسانی و متونی نگارش یافته که درباره تاریخ پادشاهان ایرانی نوشته شده و مملو از پندها و اندرزها و کلمات حکمت‌آمیز فارسی است و نمونه‌های آن در تاریخ بیهقی و کتاب‌های *ابن مقفع فراوان* به چشم می‌خورد. از این رو، بسیاری از مطالب حکمت‌آمیز که در بردارنده معانی یا کلمات فارسی است در دیوان شاعرانی که با پادشاهان ایرانی در ارتباط بودند، همچون *عبدی بن زید* دیده می‌شود؛ همچنین است بسیاری از معانی حکمت‌آمیز که در قالب «توقیعات» در ادب عربی بر جا مانده‌اند. در ورود این آموزه‌های حکمت ایرانی به زبان و ادب عربی، *ابن مقفع* نقش بزرگی داشته است. حتی گفته شده توقیع *عبدالله بن طاهر (من سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ)* از توقیعات انوشیروان است که گفته: «هر که رود، چَرَد و هر که خُسَبَد، خواب ببند» (غنیمی هلال، ۱۹۶۱: ۱۲۱).

۲. **فلسفه:** به نظر می‌رسد شرکت غیرعرب در فلسفه بیش از عرب بوده تا آنجا که گفته شده خلق و خوی عرب مخالف فلسفه و علوم عقلی است. اولین آشنایی عرب‌ها با فلسفه از طریق یهودیان و مسیحیان و زردشتیانی بوده که به شبه‌جزیره می‌رفتند. افکار فلسفی در بین ایرانیان متأثر از افکار مانوی بود که رواج زیادی در بین نویسندگان عرب یافت و در تألیف کتاب‌های فلسفی و جدل‌های کلامی مؤثر افتاد. *شهرزوری* شاگرد *سهروردی* معتقد است که اصل فلسفه از پارسیان است که در زمان اسکندر بزرگ به یونان انتقال یافت. نیز او می‌گوید اصل منطق و حکمتی که به *ارسطو* منسوب است، از گنجینه‌های پارسیان بود و زمانی که اسکندر سرزمین آنها را فتح کرد، *ارسطو* آن را تألیف کرد (مدرسی، ۱۴۰۵: ۱۱۸).

۳. **تصوف:** تصوف اسلامی ریشه در تصوف ایرانی دارد و ریشه تصوف ایرانی را باید در رهبانیت مسیحی جست‌وجو کرد؛ زیرا ایرانیان به تقلید از مسیحیان نستوری، در خانقاه‌ها

ساکن می‌شدند و *جَنید بغدادی* و *عبدالله حنّیف* که از متصوفین اسلامی بودند، ایرانی و از پدر و مادری مسیحی زاده شدند.

از سوی دیگر، تصوف اسلامی از فلسفه اشراق (که از میراث فرهنگی ایران باستان بهره دارد) و نیز از حکمت ایرانی و دین مزدک و مانی (از بزرگ‌ترین طریقه‌های عرفانی مبتنی بر کشف و شهود) تأثیر گرفته و سابقه‌ای سه‌هزارساله دارد. طبق تحقیق *هانری کرین*، اصطلاحات عرفانی کتاب *حکمت اشراق سهروردی* در *اوستا*، کتاب مقدس ایرانیان قدیم، دیده می‌شود (هجوی، ۱۳۶۳: ۱). از این رو، عجیب نیست که اصطلاحات و کلمات مربوط به این علوم، ریشه در ادبیات ایران داشته باشد.

۴-۵. پیوندهای تجاری

پیوندهای تجاری بین ایران و عرب سابقه‌ای دیرینه دارد و پادشاهان ایرانی به امر تجارت از راه دریا و خشکی اهتمام می‌ورزیدند؛ تا آنجا که ایران در زمان اشکانیان، به دلیل قرار گرفتن بین شرق و غرب به پلی برای تجارت هند و چین و کشورهای غربی مبدل شد و به عنوان ناظر بر راهی که بعدها «جاده ابریشم» نام گرفت، درآمد. در زمان ساسانیان، فعالیت‌های تجاری ایران به اوج خود رسید؛ به طوری که از ایران انواع لباس و پارچه، پر پرنده، چرم، قالی، مواد آرایشی، صدف و... به هند و چین صادر و ابریشم، کاغذ، ادویه و سنگ‌های گران‌بها وارد می‌شد و در این فعالیت‌های تجاری، نفوذ سیاسی و تجاری از آن ایران بود. قبل از اسلام عرب‌ها نیز محصولات کشاورزی خود را به ایرانیان می‌فروختند و ایرانیان در بازارهای رسمی عرب، از جمله «مشقر»، «عمان» و «حیره»، محصولات خود را به عرب‌ها عرضه می‌داشتند. البته در این بازارها نیز نفوذ و برتری تجاری از آن ایرانیان بود، به طوری که تا کالاهای ایرانی به فروش نمی‌رسید، تاجران دیگر اجازه فروش کالا نداشتند (افغانی، ۱۹۳۶: ۱۶۸).

به طور کلی، تا قبل از قرن ششم، تجارت عرب‌ها در دست یمنی‌ها بود، ولی بعد از آن به غیر از تجارت فارس، تجارت بقیه نقاط از دست آنان خارج شد و در دست قریش قرار گرفت. کاروان‌های تجاری *انوشیروان* با نظارت *نعمان بن مُنذر*، فرمانروای حیره، از مدائن به یمن می‌رفتند و از یمن نیز چرم، حریر، کفش، پارچه و... می‌خریدند و به ایران فرستاده می‌شدند.

از جمله تأثیرات این روابط تجاری همه‌جانبه، ورود بسیاری از کلمات فارسی به زبان عربی است؛ از قبیل اسامی پول‌ها و پیمانانه‌ها مانند: «درهم»، «قَفیز»، «طَسَق» (دو نوع پیمانانه)؛ «دَانُق»؛

«دینار»؛ «صک» (چک)؛ «صَنجَة المیزان» (سنگ ترازو) و نام انواع پارچه‌ها از قبیل: «سابری»؛ «تاخْتَج»؛ «قرقوبی»؛ «جنابی» و همچنین نام انواع عطریات، مانند: «عَنْبَر»؛ «مِسْک» و....

۵-۵. مسافرت‌ها و هجرت‌ها

از دیرباز عرب‌ها و ایرانیان، به دنبال جنگ‌ها و یا بر اثر پیوندهای سیاسی، تجاری، دینی، فرهنگی و نیز با انگیزه‌های شخصی به مناطق دیگر هجرت یا مسافرت می‌کردند. گاه این سفرها برای کسب علم و تعلیم هنر و امثال آن صورت می‌گرفت؛ مانند سفر حارث بن کله‌ه که از طائف به مدرسه جندی‌شاپور رفت تا طب و نوازندگی بیاموزد. گفته شده او با انوشیروان ملاقات کرده و گفت‌وگویی طولانی در موضوع طب با او داشته‌است (ابی‌اصیبغه، ۱۹۶۵: ۱۶۱).

ایرانیان نیز به شبه‌جزیره عربستان مسافرت می‌کردند و در ورود بسیاری از کلمات فارسی به زبان ساکنان کوفه، بصره و مدینه مؤثر بودند. جرجی زیدان می‌گوید: «زمانی که ایرانیان به شهرهای عربی هجرت کردند، بسیاری از معانی و کلمات فارسی در زبان عربی شایع شد و شاعران عرب در اشعار خود عبارات فارسی را به کار بردند (زیدان، ۲۰۱۱، ج ۲: ۴۹). جاحظ نمونه‌ای از قصیده‌ای را که شاعر عرب، العُمَانی، در مدح هارون‌الرشید گفته در کتاب خود آورده که حاوی کلمات فارسی است (جاحظ، ۱۹۶۸، ج ۲: ۱۴۲-۱۴۱):

من يَلْفَهُ مِنْ بَطَلٍ مَسْرُودِي	فِي زَعْفَةِ مُحْكَمَةِ بِالسَّرْدِ
تَجْوُلُ بَيْنَ رَأْسِهِ وَ الْكَرْدِ	لَمَّا هَوِيَ بَيْنَ غِيَاضِ الْأَسَدِ
وَ صَارَ فِي كَفِّ الْهَزْبِ الْوَرْدِ	آلِي يَدَوْقِ الدَّهْرِ آبِ السَّرْدِ

کلمات «الْكَرْد» معرّب گردن، «الْهَزْب» معرّب هُزْبَر و «آب سرد» نیز عبارتی فارسی است.

۵-۶. تمدن برتر ایرانیان

تمدن شامل موارث مادی و معنوی یک فرهنگ است و صنایع مختلف، مانند بافندگی، ساختمان‌سازی و حتی موسیقی از مظاهر تمدن به شمار می‌آیند. به اعتراف بسیاری از دانشمندان، عرب پیشینه تمدنی و عمرانی بالایی نداشت و دلیل آن دوری ایشان از شهرها و مراکز صنعت بود؛ درحالی‌که ایرانیان از متمدن‌ترین ملت‌های جهان بودند. نگاهی به تاریخ صنایع در ایران دلالت بر صحت این ادعا دارد. در دانش مردم‌شناسی ثابت شده که عناصر

فرهنگی، به همراه عناصر مادی، همواره از جامعه‌های متمدن به جامعه‌های غیرتمدن وارد می‌شوند (باطنی، ۱۳۷۳: ۷۸). این پدیده که «انتشار فرهنگی» نام دارد، در ورود کلمات از زبانی به زبان دیگر مؤثر است؛ هم‌چنان‌که بسیاری از واژه‌هایی که از زبان فارسی به عربی وارد شده‌اند مربوط به تولیدات صنعتی و اشیای مربوط به آنهاست که در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم:

۱. صنعت و کشاورزی: بسیاری از کلمات فارسی معرب، به انواع گیاهان و حیوانات و خوردنی‌ها و ظروف و غیر آن اختصاص دارند که عرب با آنها آشنا نبود؛ زیرا شرایط طبیعی صحرا موجب محرومیت عرب از بسیاری از نعمت‌های مادی شده بود. علی (ع) می‌فرماید: «ای گروه عرب، شما بر بدترین دین و در بدترین خانه در بین سنگ‌های سخت و مارهای سمی زندگی می‌کردید و از آبی ناصاف و غذایی خشن تغذیه می‌کردید...» (نهج البلاغه: ۶۸). اما تاریخ ایران نشان از برخورداری ایرانیان از یک زندگی مرفه و تمدن درخشان دارد.

نام‌های فارسی بسیاری از گل‌ها، غذاها و گیاهان در زبان عربی نشان می‌دهند که عرب‌ها این کلمات را مستقیم یا غیرمستقیم از ایرانیان گرفته‌اند؛ از جمله: بَنَفَسَج (بنفشه)، نَسْرین، یاسمین، جُنَّار (گلنار)، مرزنجوش، سرو، صنوبر، فُستق (پسته)، صندل، کافور، ابریق (آبریز)، عود، صَنْج (چنگ نواختنی)، عَنبر، نرجس، لیلوفر (نیلوفر)، مسک (مشک)، توث (توت)، سوسن، فُرْنُفُل، خیار، فالودج (فالوده)، کَعک (کیک)، فُلْفُل، زنجبیل، لویا، جَرْدَق (گرده)، دارصینی (دارچین)، سُكَّر (شکر)، باذنجان (بادمجان) و... همچنین وجود باغچه‌های زیبا در قصر شیرین و قصر خورنق و وارد کردن فالوده به وسیله *عبدالله بن جُدعان* (از اشراف قریش) از ایران به مکه (اصفهانی، ۱۹۹۵، ج ۸: ۳۴۳) از دیگر نمونه‌های تماس مدام عرب‌ها با دربار ساسانی و نشان‌دهنده آشنایی آنان با انواع خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، ظروف و دیگر اشیایی است که در قصرهای پادشاهان ایرانی می‌دیدند؛ چنان‌که برای مثال، عادت به خوردن شراب و توصیف آن به تقلید از مجالس باده‌گساری شاهان ایرانی و آنچه در این مجالس مرسوم بوده، در زبان عربی وارد شد که تا حدودی در شعر *أعشى*، شاعر عرب، قابل مشاهده است (ضیف، ۱۹۹۵، ج ۱: ۳۵۷).

۲. معماری: معماری هخامنشیان، تلفیقی از معماری بین‌النهرین و یونان و مصر بود که در زمان اشکانیان تحول یافت و به معماری اشکانی موسوم و مشهور گردید (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۷۸ و ۱۱۷). برخی عقیده دارند تاق‌ها و گنبدهایی که از آن عهد باقی مانده و به شیوه رومیان است، اقتباس از روم است، ولی برخی آن را از اختراعات خود ایرانیان می‌دانند. نگاهی به صنعت

معماری در عصر اسلامی نیز ثابت می‌کند که این صنعت، تلفیقی از عناصر عربی، فارسی، سوری و یونانی است.

در اطراف حیره، قصرهایی وجود داشته که به دست ساسانیان بنا شده و در بین عرب مشهور بودند؛ از جمله «ایوان مدائن»، «قصر فارس»، «قصر خورنق» و «سدیر» که همگی دارای اسامی فارسی هستند. برای نمونه، کلمه «سدیر» معرب «سه دیر» است و «دیر» در میان پارت‌ها به «ایوان» گفته می‌شد (ابن ذرید، ۱۹۸۸: ماده «سدیر»). نیز «جوسق» معرب «کوشک»، خندق معرب «کنده»، بلور معرب «بلور»، فیروزج معرب «فیروزه» و «جوهر» معرب «گوهر» است که از زبان فارسی به زبان عربی راه یافته‌اند.

۳. خیاطی، بافندگی و هنرهای زیبا: با مشاهده اسامی بسیاری از پارچه‌ها و لباس‌ها

درمی‌یابیم که این کلمات از زبان فارسی وارد زبان عربی گردیده‌اند؛ مانند خَز، خُسروانی، نرمق، بلاس، کرباس، استبرق، ابریشم و... از سوی دیگر، چون پادشاهان ساسانی علاقه زیادی به هنرهای زیبا و تزیینی داشتند، کاخ‌ها و بناهای شاهی آکنده از گچ‌بری‌های زیبا، دیوارهای مزین به طلا و نقره، انواع اشیای قیمتی، فرش‌های گران‌بها و ظروف تزیینی بودند. خسرو دوم بیش از دیگر پادشاهان به جمع جواهر و ظروف زینتی علاقه‌مند بود (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۲۶). تأثیر این علاقه را در هنر کشورهای که با ایران در تماس بودند، از جمله عرب‌های حیره می‌بینیم که در میان آنها صنایعی مانند کوزه‌گری، زین‌سازی، نجاری، نقاشی، شمشیرسازی و تولید انواع منسوجات و مواد آرایشی زنان رواج داشت. نتیجه این تأثیرپذیری، ورود واژه‌هایی در همین موضوعات به زبان عربی است؛ از جمله «باطیئة» معرب پیاله و باده، «یارق» معرب یاره به معنای دستبند، «زَرْد» معرب زره، «بُوصی» به معنای کشتی، و «دولاب»، «میزآب» یا «تَنور».

۴. بازی‌ها: نام بسیاری از بازی‌ها، مانند چوگان، سوارکاری، تیراندازی و شکار که در

زندگی اعراب مشاهده می‌شود، در عصر جاهلی در شعر شاعرانی چون اَعشى و اِمْرؤ القیس که به مناطق ایرانی سفر می‌کردند، دیده می‌شود. به علاوه، عرب در تماس با ایران، بازی شطرنج را که اختراع هندی‌ها بود و بازی «نرد» را که اختراع بزرگمهر/بودرجمهر، وزیر انوشیروان بود، فرا گرفت و چنان به آن شیفته شد که در عصر عباسی، این بازی بین تمام طبقات مردم شایع شد و برخی از دانشمندان عرب به «شطرنجی» ملقب بودند (فردوسی، ۱۳۷۴: ۴۴۰-۴۲۸).

۵. موسیقی: در عصر جاهلی، عرب از طریق شعرایی چون *أعشى* که به دربار خسرو *انوشیروان* راه می‌یافتند، با آلات موسیقی، چون «چنگ» و «عود» آشنا شد. تأثیر موسیقی ایرانی بر موسیقی عرب، زمانی شروع شد که جمعی از اسیران ایرانی در «مدینه» با عرب‌ها تماس پیدا کردند و توس که از موالی بود، در آوازه‌خوانی از روش ایرانیان تقلید کرد. همچنین سعید بن مسجع که پدر موسیقی عرب خوانده می‌شود، موسیقی را در خلال سفرهایش به فارس و سوریه فرا گرفت (سنجدار شعرانی، ۱۹۸۷: ۳۰-۲۵).

در عصر عباسی، بغداد مرکز فعال موسیقی شد و در این امر، برمکیان (وزیران ایرانی دربار عباسی) و فرزندان موسی بن شاکر که ایرانی بودند و با هندسه، نجوم و موسیقی آشنا بودند، نقش بسیار داشتند. گفته شده که قریش موسیقی نداشت. پس نصر بن حارث به عراق رفت و نواختن عود و موسیقی را از اهل «حیره» فرا گرفت. سپس آن را به اهل «مکه» تعلیم داد (علی، ۱۹۷۶، ج ۵: ۱۰۶). همچنین حیره در تماس دائم با دربار ساسانی بود که نوازندگانی چون *باربد*، *سرکش*، و *نکیسا* در آن حضور داشتند.

بعضی از تاریخ‌نگاران اختراع بسیاری از آلات موسیقی را در ایران به *باربد* نسبت داده‌اند و بنا بر روایتی، اختراع عود به جمشید از پادشاهان پیشدادی ایران منسوب است و گفته شده در معابد «مانوی» آلات موسیقی وجود داشته‌است. بسیاری از آلات موسیقی، نام‌های ایرانی دارند، مانند «بربط» که مرکب از «بر» به معنی سینه و «بط» به معنی اردک است (چون شبیه سینه اردک است). بعضی از این آلات، مانند چنگ و تنبور، قانون، رباب، *کَمَنْجَه* (کمانچه)، *مِزمار* در اندلس مشهور بود، زیرا اندلس در قرن نهم میلادی از مراکز مهم موسیقی به شمار می‌رفت.

۷-۵. روابط ادبی و فرهنگی

پیوندهای فرهنگی بین ایران و عرب، علت‌ها و صورت‌های مختلف داشت که از جمله رفت‌وآمد شاعران، مترجمان و نویسندگانی چون *أعشى* و *عدی بن زید* و برادران او به دربار *انوشیروان* بود که بعضاً به‌عنوان مترجم یا نویسنده کار می‌کردند (طبری، ۱۹۶۵، ج ۳: ۱۱۲). عامل دیگر، علاقه پادشاهان ایران در اشاعه علم و ادب بود که موجب استحکام این پیوندها و روابط می‌شد. همچنین است اسلام آوردن دانشمندان ایرانی که این روابط را به اوج استحکام رساند. در عصر عباسی، تأثیر این امر در قالب ترجمه کتاب‌های علمی کاملاً مشهود است؛ به‌ویژه که

خلفای عباسی از این‌گونه فعالیت‌های علمی حمایت می‌کردند؛ مانند حمایت علمی مأمون عباسی از تأسیس «دارالحکمه» که جمعی از دانشمندان اسلامی در آن به تحقیق و ترجمه مشغول بودند (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۱۳).

گفته شده زمانی که مأمون «دار الحکمه» را بنا کرد، گروهی از دانشمندان فارسی به تعریب کلمات غیرعربی که به زبان عربی راه یافته بودند، پرداختند و در این کلمات دست برده، به تغییر یا مبدل کردن حروف یا حذف آنها پرداختند تا این کلمات را متناسب با دستگاه آوایی و صرفی زبان عرب کنند؛ مانند تبدیل «یوحنّا» به «یحیی» و «قاییین» به «قاییل» و «ایسوس» به «عیسی» و «جلیات» به «طالوت» و «ده‌آک» به «ضحاک» (رافعی، ۱۹۷۴، ج ۲: ۲۰۶-۲۰۵).

از طرفی بعضی از شاعران ایران به عربی و برخی از شاعران عرب به فارسی و برخی به هر دو زبان شعر می‌سرودند که این امر در تحکیم پیوندهای فرهنگی دو ملت مؤثر بود. البته در این باره نقش شعری را که گرایش شعوبی‌گری داشتند نباید از نظر دور داشت. بسیاری از کلمات فارسی از طریق این شعرا، نویسندگان و مترجمین و اشعار، نوشته‌ها و ترجمه‌های آنها از زبان فارسی به زبان عربی راه یافت.

نمونه‌های فراوانی از این کلمات در دیوان شاعرانی چون بشار بن بُرد، ابونواس و مهیار دیلمی به چشم می‌خورد (بشار، ۱۹۵۰، ج ۱: ۷۶). با وجود این، بعضی از زبان‌شناسان قدیم و جدید معتقدند که معرّب شمردن بعضی از کلمات در زبان عربی فقط برای زیاد جلوه دادن آنها و نوعی تعصب به حمایت از ایرانی‌هاست؛ چنان‌که ثعالبی در مورد حمزه اصفهانی می‌گوید: «او گمان کرده که «سام» معرّب «سیم» به معنای نقره است» (سیوطی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۹۴-۲۹۳). ولی به‌طور کلی می‌توان گفت که شعوبیه در وارد کردن بسیاری از کلمات فارسی به زبان عربی مؤثر بوده‌اند.

به گفته مورخین، بسیاری از مردم نیز در دولت عباسی دوزبانه بودند؛ یعنی هم به فارسی و هم به عربی صحبت می‌کردند و برخی از مردمی که در شهرهای عراق در نزدیک مرزهای ایران بودند و نیز بعضی از وزیران خلفای عباسی در مجالس خود فارسی را بر عربی ترجیح می‌دادند. گفته شده زمانی که ابن بختیشوع پزشک، فضل بن سهل وزیر دربار عباسی را هنگام بیماری ملاقات کرد، درحالی که قرآنی در دست داشت، از او به فارسی پرسید: «چون بینی نامه ایزد؟». فضل نیز به فارسی جواب داد: «خوش و چون کليلة و دمنه» (انیس، ۱۹۱۱: ۱۹۲-۱۹۱).

۶. پدیده تعریب

تعریب به معنای ترجمه از زبان بیگانه به زبان عربی است. زبان عربی همانند هر زبان دیگر دائم در تغییر و تحول بوده است؛ ولی همواره اصالت زبانی خود را حفظ کرده و با نزول قرآن کریم زبانی جاودانه شده است. گرچه این مسئله منافاتی با وارد شدن کلمات بیگانه در زبان عربی ندارد، اما بعضی از کسانی که خود را حامی این زبان می‌دانند، زبان عربی فصیح را به ادوار احتجاج - که از صدر اسلام تجاوز نمی‌کند - منحصر کرده‌اند. از این رو این گروه، موضوع تحول زبان را نپذیرفته و آن را رد کرده‌اند (سامرائی، ۱۹۶۸: ۱۶۰ و بعد). اما حقیقت این است که زبان عربی همچون سایر زبان‌ها دچار تحولاتی شده، واژه‌های بسیاری را وام گرفته و آنها را تعریب کرده است و بیشترین وام‌گیری واژگانی از زبان فارسی صورت گرفته است.

لغویان قدیم بر این گونه کلمات که از زبان‌های دیگر به زبان عربی راه یافته‌اند، نام‌های گوناگون گذاشته‌اند که از جمله آنها «دخیل، معرّب، أعجمی، أجنبي، مؤلّد و مُحدَث» است. زبان‌شناسان در نام‌گذاری کلمات راه‌یافته به زبان عربی، گاه شرایط زمانی و گاه شرایط ساختمانی کلمه را معتبر دانسته‌اند. گروهی که شرایط زمانی را معتبر دانسته‌اند، مبنای عصر احتجاج قرار داده و این‌گونه کلمات را به «معرّب»، «مؤلّد» و «مُحدَث» تقسیم کرده‌اند. آنها معرّب را لفظی می‌دانند که عرب‌های فصیح در عصر احتجاج^۱ به کار برده‌اند. همچنین مؤلّد لفظی است که مؤلّدين آن را به کار برده‌اند و مُحدَث لفظی است که از عصر انحطاط به بعد وارد زبان عربی شده است. در مقابل، گروهی شرایط خود کلمه را معتبر دانسته، این‌گونه کلمات را به «معرّب»، «مؤلّد» و «دخیل» تقسیم کرده‌اند. طبق تعریف آنان، معرّب لفظی بیگانه است که بر اساس احکام عرب تغییر یافته و مؤلّد لفظی است که از ریشه عربی گرفته شده و یا هر لفظی است که در کلام عامه تغییر یافته باشد. نیز دخیل کلمه‌ای است که بعد از ورود هیچ‌گونه تغییری نکرده و به همان شکل بیگانه در زبان عربی باقی مانده باشد (رافعی، ۱۹۷۴، ج ۲: ۲۰۷-۲۰۰).

۶-۱. تعریب در اسم‌ها و فعل‌ها

غالب کلماتی که عرب از دیگر زبان‌ها گرفته، اسم است. هر چند افعالی هم وجود دارند که از زبان دیگری به زبان عربی راه یافته‌اند، اما پیداست که این افعال یک‌باره و مستقیم وارد زبان

۱. قرن اول تا چهارم هجری برای اعراب بادیه‌نشین و قرن اول و دوم برای اعراب شهرنشین

عربی نشده‌اند، بلکه ابتدا عرب‌ها اسم را گرفته و سپس در آن تصرف کرده و افعالی را مشتق ساخته‌اند. با این حال، برخی از دانشمندان معتقدند که بعضی از افعال مستقیماً گرفته و تعریب شده‌اند، مانند فعل «کورت» در آیه نخست سوره تکویر که از کلمه «کُور بُور» یا «کور بود» فارسی گرفته شده‌است (جوالیقی، ۱۹۶۱: ۳۳۵). وجود این فعل‌ها نشان می‌دهد که آنچه زبان عربی از فارسی گرفته محدود به اسم نمی‌شود؛ مانند «الْجَم» از لجام یا لگام به معنای لجام کرد، «مَهْرَ» از «مهر» به معنای مهر قرار داد، تَشْنَجَ از «چنگ» به معنای در هم کشیده شد، تَشَبَّتَ از چسب یا چفس پهلوی به معنای درآویخت، تَكَلَّدَى از «گدا» به معنای گدایی کرد، و «صَكَّ» از چک یا سیلی به معنای سیلی زد. از جمله عباراتی که عرب‌ها از ایرانیان گرفته و تعریب کرده‌اند «درفاعة» معرَب «درگاه» است که آن را «حَضْرَةُ الْمَنْزِل» نامیده‌اند. همچنین است القاب و عباراتی که برای احترام و تکریم، خلفا را با آن خطاب می‌کردند و به زبان آنها انتقال یافته، مانند ذوالریاستین و رکن‌الدوله و... (بهار، ۱۳۳۷، ج ۱: ۲۵۲).

۲-۶. کلمات دخیل فارسی در قرآن مجید

زبان دانان کلمات غیرعربی قرآنی را بیش از صد کلمه دانسته‌اند که برگرفته از زبان‌های فارسی، رومی، نبطی، حبشی، بربری، سریانی، عبرانی و قبطی است که عرب‌ها آنها را طبق اوزان زبان‌شان تغییر داده‌اند. گفته شده که بلاغت این کلمات در خود آنهاست؛ زیرا هیچ لفظی غیر از این کلمات نمی‌تواند جای آنها را در بین آیات بگیرد؛ چه زمانی که تنها واقع شده‌اند و چه زمانی که ترکیب شده‌اند.

سیوطی در کتاب *المتوکللی* به بیش از صد کلمه قرآنی اشاره دارد که از یازده زبان بیگانه گرفته شده‌اند که سی‌ودو کلمه از این گروه، فارسی است؛ از قبیل «استبرق»، «سندس»، «سُرَادِق»، «سِجِّیل»، «رَس» (جفری، ۱۳۷۲: ۹۴-۹۳). بنابراین، در قرآن کریم تعدادی واژه بیگانه یافت می‌شود که یا به صورت اصلی خود و یا به شکل معرَب وارد قرآن شده‌اند.

۳-۶. اختلاف نظرها در مورد واژه‌های دخیل در قرآن

هنگامی که کلمات بیگانه در بین عرب رواج یافت، مجموعه‌ای از آنها در زبان قرآن وارد شد و جاودانه گردید؛ اما تمامی اهل لغت بر اینکه کلماتی غیرعربی در قرآن هست اتفاق نظر

ندارند؛ گروهی آن را تأیید کرده و گروهی منکر این موضوع شده‌اند و گروه سوم هر دو نظر را پذیرفته‌اند. از جمله تأییدکنندگان وجود کلمات بیگانه در قرآن کریم، صحابه و تابعینی چون ابن عباس، عکرمه، مجاهد، و ابن جُبیر هستند که وجود بسیاری از کلمات غیرعربی را در قرآن تأیید کرده‌اند و از جمله منکران این موضوع، امام شافعی، طبری، ابوحنیفه، قاضی ابوبکر باقلانی و در رأس آنها ابن فارس است (جوالیقی، ۱۹۶۱: ۴ و ۱۵). این گروه بعضی از آیات قرآن کریم را دستاویز قرار داده، معتقدند چون خداوند در این آیات فرموده قرآن به زبان عربی نازل شده، پس کلمات غیرعربی در قرآن وجود ندارد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف/۲). منکران وجود کلمات بیگانه در قرآن معتقدند این کلمات از باب تشابه و توافق کلمات در زبان هاست؛ مانند کلمه «تُنُور» که در تمام زبان‌ها مشترک است. پس هم‌زمان هم کلمه‌ای عربی و هم غیرعربی است.

گروه سوم بین دو نظر را جمع کرده، گفته‌اند که این کلمات در اصل غیرعربی هستند، ولی عرب‌ها آنها را تعریب کرده‌اند و بدین سبب عربی شده‌اند. پس هم کسانی که می‌گویند این کلمات غیرعربی هستند، درست گفته‌اند و هم کسانی که می‌گویند این کلمات عربی‌اند. سیوطی می‌گوید: «گفته‌اند خداوند که می‌فرماید ما هیچ رسولی را نفرستادیم، مگر به زبان قومش، دلیل بر این است که در قرآن از تمامی زبان‌ها وجود دارد؛ زیرا پیامبر اسلام (ص) رسول تمام ملت‌ها و اقوام بوده‌است» (سیوطی، ۱۹۵۱، ج ۱: ۱۳۶-۱۳۵).

۴-۶. راه‌های شناخت کلمات معرب

هر زبانی خصوصیات نمایان دارد. در اکثر زبان‌های دنیا، کلماتی که از زبانی به زبان دیگر وارد می‌شوند تغییر می‌کنند. دانشمندان عرب قواعدی را برای شناخت این کلمات وضع کرده‌اند که بر مبنای آنها کلمات فصیح عربی، از دیگر کلمات، جدا و شناخته می‌شوند. کلماتی که در زبان عربی وجود دارند، ولی از عرب‌های فصیح روایت نشده‌اند، یا معربند یا مؤلّد یا لحن و یا کلام عامیانه. تغییراتی که عرب‌های فصیح در عصر احتجاج در کلمات غیرعربی می‌دادند، یا تغییر در حروف کلمه بوده یا تغییر در اوزان آن. تغییر در حروف گاه با افزودن حروف ساکن یا لین (حرف مدّ کوتاه یا بلند) به ساختمان کلمه بیگانه صورت می‌گرفته و یا با حذف حرف یا حروفی از کلمه و یا تبدیل حروف به حروفی دیگر و یا با تمامی این تغییرات.

دانشمندان عرب از اینکه کلمه‌ای بیگانه از ریشه عربی ساخته شود، پرهیز داشتند؛ همچنان که می‌کوشیدند کلمات بیگانه را از کلمات اصیل عربی جدا کنند. بنابراین قواعدی را به این منظور وضع کردند تا از این طریق، عربی بودن کلمه‌ای ثابت شود یا بیگانه بودن آن آشکار گردد؛ مانند قواعدی که به کمک آنها کلمه بیگانه از طریق وزنش که مخالف اوزان عربی است، شناخته می‌شود. وقتی که در یک کلمه، حروفی وجود دارد که در کلمات اصیل عربی یافت نمی‌شود یا از حروفی که بعضی از کلمات عربی دارا هستند، خالی است و یا ترتیب حروف در یک کلمه به گونه‌ای است که در کلمه‌های عربی رعایت نمی‌شود، همگی نشانه‌هایی را به دست می‌دهند که با تکیه بر آنها می‌توان کلمات عربی را از غیرعربی بازشناخت (وافی، ۲۰۱۰: ۲۰۶-۲۰۳).

با وجود این، گذشتگان از مسائل مهم دیگری غفلت کرده‌اند که از جمله بی‌توجهی به خویشاوندی بین زبان عربی و دیگر زبان‌های سامی است؛ یعنی اینکه زبان عربی و دیگر زبان‌های سامی، همگی از یک زبان اصلی منشعب شده‌اند (سیوطی، ۱۳۳۸، ج ۱: ۲۷۲) که در بسیاری از عناصر زبان مشترک بوده‌اند؛ ولی با تغییر و تحولاتی که در هر یک صورت گرفته، از اصل خود دور افتاده و کلمات موجود در آنها صورت متفاوتی به خود گرفته‌اند. از دیگر موضوعاتی که به آنها توجه نشده، وجود اختلاف میان زبان‌های سامی است؛ زیرا هر کدام از این زبان‌ها از همسایگان خود کلماتی به وام گرفته‌اند که منجر به دگرگونی بعضی از حروف یا صیغه کلمات یا ترکیب جمله شده‌است. پس باید هنگام قضاوت در مورد کلمه معرب، خصوصیات هر زبان سامی را نیز به‌تنبه‌ای مدنظر داشت (ولفسون، ۱۹۲۹: ۲۰-۱۹). مسئله سوم میراث لغوی زبان عرب است که تمام آن باقی‌مانده و قسمتی از آن از بین رفته‌است (ابن جینی، ۱۹۵۲، ج ۱: ۳۸۶).

۵-۶. تغییرات کلمه هنگام تعریب

عرب‌ها هنگام تعریب کلمات، قواعدی را جاری می‌کردند تا آن کلمات با قواعد زبانشان هماهنگ شوند. این تغییرات یا در تبدیل حرکات و سکنات کلمه بوده، مانند تبدیل فتحه دال به ضمه، در «دستور» فارسی که به «دُستور» بدل شده، یا در تبدیل حرف به حرفی دیگر، مانند کلمه «چین» به «صین»، یا در حذف حرف یا حروفی از کلمه، مانند تبدیل کلمه جُوراب به «جَوْرَب» و یا در اضافه کردن حرف یا حروفی به کلمه، مانند تبدیل کلمه «رَسَن» به «مَرَسَن»^۱.

۱. به معنای بند و نیز مَرَسَن به معنای بینی نیز به کار می‌رود؛ چون جای افسار حیوانات است.

همچنین گاه یک کلمه در یک زمان از چند جهت تغییر یافته که نتیجه تمامی این تغییرات، ایجاد تغییر در وزن کلمه است.

به طور کلی، در صورتی که ساختمان کلمه بیگانه با ساختمان کلمه عربی و حروف آن هماهنگ باشد، هیچ تغییری در حروف حاصل نمی‌شود؛ ولی هرگاه ساختمان کلمه با ساختمان کلمات عربی و حروف آن هماهنگ نباشد، برای ایجاد هماهنگی، کلمه با رعایت آواهای عربی تغییراتی می‌کند و چنانچه این تغییر یا تبدیل حروف به حروف هم‌مخرج یا قریب‌المخرج ممکن نباشد، به ناچار در کلمه حذف یا اضافه صورت می‌پذیرد تا کلمه بیگانه در آوا و شکل و وزن به کلمه عربی نزدیک شود.

۷. نتیجه‌گیری

زبان عربی مانند بقیه زبان‌ها کلماتی را از زبان‌های دیگر وام گرفته و کلماتی را نیز به آنها وام داده و در این میان، بیشترین کلمات را از زبان فارسی ستانده‌است. با اینکه زبان عربی از گروه زبان‌های حامی - سامی و زبان فارسی از گروه هندی و اروپایی است، این دو زبان، حتی پیش از ظهور اسلام با یکدیگر تبادل زبانی داشته‌اند و بعد از ظهور اسلام و به‌ویژه بعد از تغییر حروف پهلوی به حروف الفبای عربی، این تبادل بیشتر شده‌است. این وام‌گیری نه برای زبان فارسی که تقریباً حدود هفتاد درصد از کلمات عربی را قرض گرفته، عیب به شمار می‌آید و نه برای زبان عربی. همان‌طور که برای قرآن مجید نیز که بسیاری از واژه‌های فارسی و بیگانه را در بردارد عیب و نقصی محسوب نمی‌شود و بی‌شک این امر، زبان قرآن را از دایره فصاحت خارج نمی‌سازد.

این تبادل کلمات از راه‌های گوناگونی، چون مسافرت‌ها و ارتباطات فرهنگی و تجاری و نیز از طریق اخذ صنایع گوناگون، آداب و اسلوب‌های معماری و آواها و نواهای موسیقی و همچنین گفت‌وگوهای ادبی و ترجمه کتاب‌ها و رفت‌وآمد شعرا و نویسندگان و مترجمان صورت می‌گیرد. افزون بر این، به خاطر علاقه‌ای که همواره به تمدن پیشرفته‌تر وجود دارد، خواه‌ناخواه عناصر فرهنگی تمدن برتر به فرهنگ و زبان ملل دیگر تسری می‌یابد و از آنجاکه فرهنگ ایرانی نسبت به فرهنگ عرب پیشرفته‌تر بوده، کلمات و عبارات زیادی از زبان فارسی به عربی راه یافته‌است.

این کلمات به‌طور عام «دخیل» خوانده می‌شوند؛ زیرا از زبانی به زبان دیگر داخل شده‌اند و در صورتی که تغییر کنند معرب خوانده می‌شوند؛ زیرا بر طبق آوای عربی و اوزان آن تغییر کرده‌اند.

دانشمندان اهل لغت برای تشخیص کلماتی که از زبان‌های دیگر، از جمله فارسی، به عربی داخل شده‌اند، قواعد و ضوابطی را وضع کرده‌اند؛ اما در این خصوص از توجه به برخی نکات مهم غفلت کرده‌اند، از جمله تشابه کلمات در زبان‌های مختلف و نیز خویشاوندی زبان فصیح عربی با سایر زبان‌های سامی.

کتابنامه

الف) منابع فارسی

- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۳)، *زبان و تفکر*، تهران: چاپ مهدی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۳۷)، *سبک‌شناسی*، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- جفری، آرتور (۱۳۷۲)، *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، مترجم: فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- رواقی، علی (۱۳۹۰)، *فرهنگ شاهنامه*، تهران: فرهنگستان هنر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، *روزگاران ایران*، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، *شاهنامه*، زیر نظر «ری رابرتکس»، تهران: داد.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۷)، *عربی در فارسی*، چ ۵، تهران: دانشگاه تهران.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۴۷)، *زبان‌شناسی و زبان فارسی*، تهران: بنیاد فرهنگ.
- نهج‌البلاغه* (۱۳۶۹)، ترجمه مصطفی زمانی، قم: پیام اسلام.
- هجویری، علی بن عثمان الجلبابی (۱۳۶۳)، *کشف‌المحجوب*، تصحیح: والتین ژوکوفسکی به اهتمام محمد عباسی، تهران: بی‌نا.

ب) منابع عربی

قرآن کریم

- ابن أصیبه (۱۹۶۵)، *عیون الأنباء في طبقات الأطباء*، شرح و تحقیق نزار رضا، بیروت: بی‌نا.
- ابن جتّی، ابوالفتح عثمان (۱۹۵۲)، *الخصائص*، تحقیق مُجد علی النّجار، قاهره: دار الكتاب المصرية.

- ابن دُرید، ابوبکر مُجَدَّب بن حسن (۱۹۸۸)، *جمهرة اللغة، تحقيق درمزي منير بعلبكي*، بيروت: دار العلم للملايين.
- ابن ندیم، مُجَدَّب بن اسحاق (۱۳۴۶)، *الفهرست*، ترجمه رضا تجدد، تهران: بی نا.
- احمدبک، عیسی (۱۹۲۳)، *التهدیب فی اصول التعریب*، قاهره: الکتب النادره.
- اصفہانی، ابوالفرج (۱۹۶۲)، *الأغانی*، شرح عبدالله علی مہنا، ط ۲، لبنان: دار الفکر.
- افغانی، سعید (۱۹۳۶)، *أسواق العرب فی الجاهلیة و الاسلام*، دمشق: المكتبة الهاشمية.
- امین، احمد (۱۹۷۵)، *فجر الاسلام*، ط ۱۱، بیروت: دار الکتب العربی.
- امین، حسن (۱۹۸۶)، *اعیان الشیعة*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- انیس، ابراهیم (۱۹۹۱)، *اللغة بین القومیة و العامیة*، قاهرة: دار المعارف.
- بشار بن بُرد (۱۹۵۰)، *دیوان*، تحقیق مُجَدَّب الطاهر بن عاشور، قاهره: لجنة التألیف و الترجمة و النشر.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۹۶۸)، *البيان و التبيين*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۹۱)، *المحاسن و الأضداد*، تحقیق علی فاعور و الآخرین، بیروت: دار الهادی.
- جوالیقی، ابومنصور (۱۹۶۱)، *المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم*، تحقیق احمد مُجَدَّب شاکر، قاهره: دار الکتب المصریة.
- رافعی، مصطفی صادق (۱۹۷۴)، *تاریخ آداب العرب*، ط ۴، بیروت: دار الکتب العربی.
- زیاة، احمد حسن (۱۹۹۵)، *تاریخ الأدب العربی*، ط ۱۶، بیروت: دار الثقافة.
- زیدان، جرجی (۲۰۱۱)، *تاریخ آداب اللغة العربیة*، قاهره: دار الهلال.
- سامرائی، ابراهیم (۱۹۶۸)، *فقه اللغة المقارن*، بیروت: دار العلم للملايين.
- سنجدار شعرائی، مُنی (۱۹۸۷)، *تاریخ الموسیقی العربیة*، بیروت: معهد الإنماء العربی.
- سیوطی، جلال الدین (۱۳۶۸)، *المزهر فی علوم اللغة و أنواعها*، شرح و تعلیق احمد جاد المولی و الآخرین، بیروت: دار احیاء الکتب العربیة.
- سیوطی، جلال الدین (۱۹۵۱)، *الاتقان فی علوم القرآن*، ط ۲.
- ضیف، شوقی (۱۹۹۵)، *تاریخ الأدب العربی (العصر الجاهلی)*، ط ۲، قاهره: دار المعارف.
- طبری، مُجَدَّب بن جریر (۱۹۶۵)، *تاریخ الرسل و الملوک*، بیروت: بی نا.
- علی، جواد (۱۹۷۶)، *المفصل من تاریخ العرب قبل الإسلام*، بغداد: مکتبه النهضة.

فرايند وام گيرى و تعامل واژگاني بين زبان فارسي و زبان عربي

ولى الله شجاع پوريان

غنيمي هلال، مصطفى (١٩٦١)، الأدب المقارن، ط ٣، قاهره: دار تحفة مصر الفجالة.

مدرسي، سيد محمدتقي (١٤٠٥)، العرفان الإسلامي بين نظريات البشر و بصائر الوحي، بي جا: المركز الثقافي الاسلامي.

مسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين بن علي (١٩٨٩)، مروج الذهب و معادن الجواهر، بيروت: الشركة العالمية للكتاب.

مغربي، عبدالقادر (١٩٢٣)، الاشتقاق و التعريب، قاهره: بي نا.

وايي، علي عبدالواحد (٢٠١٠)، اللغة و المجتمع، قاهره: دار تحفة.

ولفنسون، اسرائيل (١٩٢٩)، تاريخ اللغات السامية، مصر: مطبعة الاعتماد.

ظاهرة القرض اللغوى بين اللغتين الفارسية و العربية

ولى الله شجاع پوريان*

استاذ مساعد فى قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة شهيد جمران اهواز

الملخص

ان اللغة العربية كبقية اللغات الحية فى العالم، قرض و اقترض الفاظا من اللغات الأخرى و لكن الألفاظ التى وردت من اللغة الفارسية إلى اللغة العربية و القرآن الكريم، أكثر من اللغات الأخرى و سعت هذه المقالة ضمن دراسة الموضوع و سوابق البحث عن ذلك أن تُبين عوامل ورود ألفاظ الفارسية إلى اللغة العربية عن طريق العلاقات السياسية و الدينية و التجارية و الثقافية بين الفرس و العرب قبل ظهور الإسلام و مابعدَه و لإجل تفوق الفرس الثقافى على العرب و تفوقهم أيضا فى أنواع الصناعات، منها الزراعة و البنائة و الفنون الجميلة و الموسيقى و الأدب، دخلت ألفاظا كثيرة من اللغة الفارسية إلى اللغة العربية. فاستعملت هذه الألفاظ بشكل الدخيل أو المعرب فى لغة العرب و لغة القرآن الكريم، بتغييرات أو بدونِ أئ تغيير أحيانا. فدرس كثير من علماء اللغة من المسلمين، هذه الألفاظ باسم الدخيل و المعرب فى كتبهم كالتعالبي و السيوطي و الجواليقي و بحثوا عنها بتفصيل. هذه المقالة ضمن دراسة عوامل ورود هذه الألفاظ فى اللغة العربية، جاءت بنماذج منها التي وردت فى اللغة العرب و القرآن الكريم ثم تطرقت إلى قضية التعريب و اختلاف الآراء حول ذلك و طرق التعرف على الدخيل و المعرب و تغييرات الكلمة المعربة عند التعريب أيضا.

كلمات الرئيسية: القرض اللغوي؛ الدخيل؛ المعرب؛ اللغة العربية؛ اللغة الفارسية.